



حافطه موسوی دبیر جایزه احمد شاملو

جایزه شعر شاملو چه اهدافی را دنبال می کند

همان طور که پیش از این در دو اطلاعیه به آگاهی عموم رسیده است، دبیرخانه دومین دوره جایزه شعر شاملو از اردیبهشت ماه سال جاری کار خود را آغاز کرده است. از زمان برگزاری نخستین دوره این جایزه تا کنون، جمع زیادی از شاعران، منتقدان و دوستداران شعر فارسی، در فضای مجازی، مطبوعات و محافل ادبی، نسبت به این جایزه و نحوه برگزاری آن واکنش نشان داده و نظرات خود را بیان کرده‌اند. من به عنوان دبیر این جایزه از همه دوستان عزیز و صاحب نظرانی که به احترام شعر و به احترام نام احمد شاملو، نسبت به نحوه برگزاری این جایزه و بویژه در مورد شیوه داوری و بررسی آثار، حساسیت نشان می دهند سپاسگزارم. آرزوی مؤسسه الف، بامداد و خانم آپدا سرکیسیان (شاملو) و دوستان دیگری که دست اندرکار این جایزه هستند این است که جایزه شعر احمد شاملو با حمایت شاعران، ناشران و جامعه مستقل فرهنگی کشور بتواند به نهادهای پایدار و معتبر برای حمایت از شعر امروز فارسی بدل شود. در همین زمان اندک، دوستداران شاملو و اهالی شعر، ادبیات و فرهنگ، ایده‌های بسیار خوبی را برای گسترش قلمرو فعالیت این جایزه یا ما در میان گذاشته‌اند که در صورت اجرا و تحقق آن‌ها، شعر معاصر فارسی به جایگاه شایسته خود در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نزدیک‌تر خواهد شد. تحقق این ایده‌ها اگرچه در شرایط کنونی بسیار دور از دسترس و ناممکن به نظر می‌رسد، اما فراموش نمی‌کنیم که به قول شاملو کار کردن در کشور ما مانند نقب زدن در گوه ناممکن هاست. این جایزه هنوز در ابتدای راه است.

کار ما در دوره نخست خالی از اشکال نبود. اطلاع‌رسانی ما ضعیف بود. بازتاب رسانه‌ای جایزه و معرفی دو شاعر جوانی که برنده نخستین دوره این جایزه بودند بسیار کمتر از انتظار ما بود. تعدادی از کتاب‌های شاعران جوان به دلیل عدم دسترسی ما به آنها از قلم افتاده بود و ... کوشش ما این است که در هر دوره گامی به جلو برداریم و از اشکالات و کمبودها بکاهیم.

یکی از پرسش‌هایی که معمولاً در مورد جوایز ادبی مطرح می‌شود مربوط به ترکیب هیأت داوران و شیوه داوری است. آقای یزدان سلحشور، منتقد روزنامه ایران، در یکی از شماره‌های اخیر این روزنامه، مطلبی درباره دشواری‌های داوری جایزه‌های شعر نوشته بود که در آن علاوه بر طرح نکاتی در خور تأمل، اشاره‌ای هم به شیوه داوری جایزه شعر شاملو کرده بود. ایشان با اشاره به حضور غیر شاعران در ترکیب هیأت داوران جایزه شعر شاملو گفته است: «علت این انتخاب‌ها بیشتر پیشگیری از فشارهای جامعه ادبی، یا بخشی از جامعه ادبی، بر داوران برای گزینش‌های ناعادلانه است.» و در ادامه با بیانی تمثیلی، این روش داوری را مورد انتقاد قرار داده و افزوده است: «هیچ کس برای پیشگیری از تقلب در داوری فوتبال، داور کشتی را به استادیوم آزادی نمی‌برد تا در شهر آورد استقلال و پرسپولیس سوت بزند.» صرف نظر از اینکه داوری شعر با داوری فوتبال و کشتی چقدر قابل مقایسه هست یا نیست، من به عنوان دبیر جایزه شعر شاملو لازم می‌دانم برای روشن شدن موضوع و رفع ابهاماتی که ممکن است برای دیگر مخاطبان این جایزه مطرح باشد نکاتی را به اختصار توضیح دهم. نخست اینکه حضور صاحب نظرانی از حوزه‌های مختلف هنر و علوم انسانی در ترکیب هیأت داوران جایزه شعر شاملو به هیچ وجه برای پیشگیری از فشار این یا آن جریان شعری را دخیل نیست. داوری این جایزه در دو مرحله صورت می‌گیرد. در مرحله اول، تعداد سه



نفر از شاعران و منتقدان شناخته شده شعر، از بین آثار رسیده، تعدادی از آنها را برای ورود به مرحله بعد انتخاب می‌کنند. در این مرحله تلاش ما این است که کتاب‌هایی را که از نظر ارزش ادبی و شعری دارای اهمیت هستند شناسایی و انتخاب کنیم. به عبارت دیگر در مرحله اول، ارزش ادبی و هنری آثار از حیث زبان، فرم، ساختار، تخیل، نوآوری و همه آن چیزهایی که از دیدگاه بلاغت و زیبایی شناسی حائز اهمیت‌اند، برای ما از اولویت برخوردار است. به گمان ما این معیارها اگرچه شرط لازم برای هر اثر ادبی است اما به تنهایی کافی نیست.

یک اثر ادبی زنده و درخشان باید قابلیتی به مراتب فراتر از این‌ها داشته باشد. اثر ادبی باید از چنان قابلیتی برخوردار باشد که از تاریخ ادبیات فراتر رفته و در قلمرو فرهنگ یک جامعه یا جامعه بشری نفوذ کند. رباعیات خیام و غزلیات مولوی، سعدی و حافظ نمونه‌های موفق چنین آثاری در ادبیات فارسی‌اند که نه تنها در تاریخ ادبیات ما حبس نشده‌اند بلکه حتی در قلمرو فرهنگ ایرانی نیز محصور نگشته‌اند و در فراوسوی فرهنگ ملی، در فرهنگ بشری نفوذ کرده‌اند. در دوران معاصر نیز از بین ده‌ها شاعر، تنها نیما، شاملو، اخوان، فروغ و چند تن دیگر بوده‌اند که تاریخ ادبیات را پشت سر گذاشته و در قلمرو گسترده فرهنگ ما نفوذ کرده‌اند.

شاملو یکی از پیش‌وترین شاعران زمانه خود بود که در زبان و فرم شعر فارسی تحول ایجاد کرد. شعر او شعر ساده و عامه پسند نیست. اما کدام شاعر معاصر را می‌توانیم نام ببریم که شعر او بیش از شعر شاملو در فرهنگ معاصر ما طنین داشته است.

ما به دنبال این طنین هستیم. طنینی در اعماق و نه بازتابی سطحی و زودگذر. صرف نظر از عقیده شخص من، نام شاملو چنین توقعی را برای این جایزه ایجاد می‌کند.

برای پاسخگویی به این توقع تنها راهی که در حال حاضر به ذهن ما رسیده است این است که کتاب‌های را یافته به مرحله نهایی را که قاعدتاً در ارزش‌های صرفاً ادبی آنها تردیدی نداریم به داوری جمعی از اهالی فرهنگ، هنر و علوم انسانی بگذاریم و قابلیت آنها را برای نفوذ در بخش فرهیخته جامعه و اهالی فرهنگ و هنر بسنجیم.

این روش شاید بهترین روش نباشد؛ ما هم دلبسته این روش نیستیم. هدف ما پیدا کردن راه و روشی است که شعر فارسی را از این مهجوریت، از این درخود فروبسته ماندن و در عین حال از عوام گرایی ساده لوحانه برهاند. این کار، البته ایده آل‌های ماست و این بدان معنا نیست که هر کتانی که انتخاب می‌شود، واجد همه خصوصیات است که ما در جست و جوی آنیم.

مرداد ۹۵

■ سال بیست‌ودوم ■ شماره ۶۲۸۳ ■ پنجشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۵



[دکتر بهزاد خواجات]



[دکتر مسعود جوزی]



[افشین علا]



[مهرنوش قربانعلی]



[علی‌هوشمند]



[بابک نیک طلب]

تایچ آموزش‌های ادبی کانون پس از ۳۵ سال

کودکانی که به جامعه شعری ایران پیوستند



...
هنگامی که جامعه ایران در حال و هوای تشنج سیاسی سال ۶۰ و حمله صدام به ایران، به بازسازی اجتماعی- فرهنگی خود می‌اندیشید، یک اتاق کوچک در مجتمع کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (که ارنیه نه چندان محبوب دوران پیش از ۵۷ به حساب می‌آمد) بدل به اتاق فکری شد که قرار بود آینده ادبی دوران تازه را رقم بزند. این‌اتاق فکر که بعدها مرکز آفرینش‌های ادبی کانون نام گرفت حاصل کوشش‌های چهار مرد و یک زن بود. وحید طوفانی مسئولیت اداری و برنامه‌ریزی و گفت‌وگو با مدیران کانون را برعهده داشت. جعفر ابراهیمی واسدالله شعبانی از شاعران شعر کودک هم نظریه‌پردازان این اتاق فکر بودند. بیوک ملکی که همزمان شعر کودک و نوجوان و البته شعر کلاسیک بزرگسال را دنبال می‌کرد، به پل میان کانون و شاعران جوان حوزه هنری بدل شد و منیژه پورقبادی در تلاش بود تا میان تجربه‌های مربیان کانون در کتابخانه‌ها و رویکرد‌های هنری شعر معاصر ارتباطی سازنده را شکل دهد. سال ۶۰ من هنوز عضو کتابخانه‌های کانون محسوب می‌شدم بی‌آن‌که به شعر بپردازم. دو سال بعد، من عضو آفرینش‌های ادبی بودم و بهمن‌ماه سال ۶۲، اعضای منتخب کانون از سراسر ایران در تهران گرد آمدند تا در نخستین گردهمایی شعری این اتاق فکر به شعر خوانی بپردازند. شبکه دو تلویزیون ایران، از این شب شعر تصویربرداری کرد و تا سال‌ها، آن را مکرر پخش کرد حتی زمانی که دیگر ما جوان محسوب می‌شدیم! اتاق فکری که از آن گفتم، همسایه اتاق دیگری بود در انتشارات کانون که ساکنان آن سه نفر بودند: سیروس طاهباز که مترجم آثار همینگوی، یکی از متولیان انتشارات آثار نیما، ویراستاری برجسته و روزنامه‌نگاری بود که بهترین آثار فروغ فرخ‌زاد و سهراب سپهری در مجله آرش، او نخستین انتشار خود را آزموده بودند و در اوایل دهه ۴۰، م. آزاد[شاعر برجسته دهه ۴۰ که بیان شعری‌اش را فروغ، بیان شعر آینده ایران خوانده بود] و احمد رضا احمدی [شاعر تجربه‌گرا و مشهوری که تأثیر آثارش بر شعر مدرن ایران بر کسی پوشیده نبود]. شاعران آفرینش‌های ادبی کانون، از این منطقه جغرافیایی- فرهنگی در خیابان وزرای تهران، سفر ۳۵ ساله خود را در ادبیات معاصر آغاز کردند.

■ ۱۳۶۲: فجر آفرینش‌ها

بهمن‌ماه بود؛ جنگ بود؛ جنگ شهرها با حملات هوایی ارتش صدام ادامه داشت- برف بود؛ نه از این برف‌های کم‌رور سال‌های اخیر؛ برف بود! واقعاً! در خیابان وزرای تهران، مقابل سینما شهر قصه که بعدها به تاریخ پیوست، در سالن آمفی‌تاتر مجتمع کانون پرورش فکری که سال‌ها بعد بدل به سینما کانون شد، همزمان با برگزاری جشنواره فیلم فجر در سینما شهر فرنگ یا همان سینما آزادی امروز، شب شعری هم برگزار شد که شاعرانش در سنین زیر ۱۸ سال بودند؛ البته شاعران ۱۹ ساله هم داشتم! [چپ‌های سال ۶۰؛ که شاعران مستعدی بودند و جذب کانون شده بودند و حالا به عنوان مربی در آنجا حاضر بودند؛ بسیاری که سال‌ها بعد برخی از ما برگزیدیم]. شاعران میهمان هم آنجا شعر خوانی کردند؛ تقریباً همه شاعران جوان حوزه هنری، که به دعوت بیوک ملکی آمده بودند. شاعران شعر کودک هم شعر خوانی کردند اما برخی هم که آمدند و نشستند و شعرهای کودکان شاعر را شنیدند شعری نخواندند. م. آزاد و احمد رضا احمدی شعری نخواندند اما با شاعران مستعدتر، در فاصله تنفس میان شعر خوانی‌ها صحبت کردند؛ چنانکه سیروس طاهباز صحبت کرد؛ طاهباز، وقت بیشتری گذاشت؛ از برخی شاعران نوا آمده به سان شاعران حرفه‌ای، در اتاق کارش پذیرایی کرد.

با برخی از آنها ساعات‌ها صحبت کرد. از میان شاعران حوزه هنری هم، سید حسن ثابت محمودی که «سهیل» تخلص می‌کرد و بعدها دیگر به نام سهیل محمودی شناخته شد، بیشترین وقت را گذاشت. با تک‌تک شاعران صحبت کرد چون اغلب‌شان برای صفحه‌های نوا آمده به سان شاعران حرفه‌ای، در اتاق کارش پذیرایی کرد.

شعر خواندند و شنیدند و از شنیدن شعر شاعران مستعد شگفت‌زده شدند. در واقع دو جلسه شعر آنجا برگزار شد؛ اولی عصر و دومی پس از شام. سلمان و سهیل خیلی پیچه‌ها را تشویق کردند و وحید امیری هم که از لحاظ سنی نزدیک‌تر بود و جوان‌ترین شاعر حوزه هنری محسوب می‌شد، از تجربه‌های خود گفت. ساعد باقری درست مثل همین روزها که مویی سپید کرده و کم‌گوی و گزیده‌گوی است نه بسیار ستود و نه از انتقاد خودداری کرد. همه قول انتشار شعرها را از رادیو و در نشریاتی که زیر نظرشان بود، دادند البته این اردو نخستین فاصله‌گذاری بین شیوه تعلیمی کانون و شعر حرفه‌ای هم بود. مربیان به انتقاد از شیوه برخورد شاعران حوزه پرداختند و بیوک ملکی که دعوت‌کننده بود به دفاع پرداخت. مربیان می‌گفتند که ستودن بیش از حد برخی آثار و انتقاد تند از آثاری دیگر، راه و روش کانونی نیست؛ با این همه شاعرانی که بیش از همه به کارشان تاخته شد [یکی شان مسعود امینی بود که شعر سپید می‌سرود و دیگری علی هوشمند که غزل] بعدها شاعران حرفه‌ای کشور شدند. وحید طوفانی که هم برنامه‌ریز و هم مسئول بود، طرف مربیان را گرفت. شاعران حوزه که آمده بودند چند روزی بمانند، قهر کردند و رفتند اما ماجرا همین جا پایان نگرفت، شکاف میان شعر حرفه‌ای کشور و شیوه آموزش کانونی، پس از آنکه طوفانی از آفرینش‌ها رفت، چنان بالا گرفت که شاعران حرفه‌ای رفته رفته ارتباط‌شان را با مرکز قطع کردند و رویکرد «ما می‌خواهیم انسان خوب تربیت کنیم نه شاعر خوب» با تمام زیبایی معنایی‌اش، حاصلی جز کاهش روزافزون روند استعدادیابی نداشت تا در نهایت، بازی را به آموزش و پرورش و حوزه هنری واگذار کردند.

بزرگان هنرهای تجسمی هم بودند. به گمانم مرتضی ممیز هم بود چنانکه سینماگران کانون هم شعرها را شنیدند. عباس کیارستمی هم بود البته جشنواره فیلم فجر در سینمای نیش وزرا، با صف‌های کیلمتری و بازار سیاه فروش بلیت در جریان بود و بیشترین استقبال از «جنگ ستارگان» لوکاس و «نقطه ضعف» اعلام شده بود با این همه، سینماگران ترجیح داده بودند با وجود روزهای برگزاری‌اش پوشش کم. گرچه همه آن‌ها که در خود کتاب‌های نیز دارا هنگامی که در دهه ۶۰، وحید طوفانی مسئولیت مرکز آفرینش‌ها را برعهده داشت، نه این مرکز مدیریت بود و نه او مدیر، اما اقتدارش در کانون چنان بود که هیچ مدیری در دورترین نقطه کشور، حتی به ذهن‌اش هم نمی‌رسید تا با مربیان آفرینش‌ها رویکردی حق‌شناسانه داشته باشد؛ همیشه با یک تماس تلفنی مشکل را حل می‌کرد؛ می‌گفتند: «مواظب باشید طوفانی، طوفانی نشود!» پس از او، آفرینش‌ها رفته رفته از اقتدار افتاد. مربیانش کمتر حمایت داشتند حتی به لفظ و شاعران مستعدش جذب حوزه هنری شدند. «دوران درخشان طوفانی» تا اواسط دهه ۷۰ هم ادامه داشت هنگامی که در پست معاونت کانون، به اصلاحات در کانون همت گماشت و بعد چون تمام اصلاحات، در خروجی را نشانش ندادند!

در دوران معاونت او من دیگر عضو نبودم و مربی آفرینش‌ها بودم؛ خروجم از کانون تقریباً مقارن بود با خروج او. حمایت طوفانی که برداشته شد، آفرینش‌ها، دیگر از آن «نام‌آوری» دهه شصت‌اش که نه تنها در کانون که در جامعه فرهنگی- هنری ایران و حتی مستقل از کانون شناخته می‌شد! کمتر اثری ماند. در پایان دوران طوفانی، دیگر نه بیوک ملکی در آفرینش‌ها بودند نه اسدالله شعبانی و نه جعفر ابراهیمی؛ از آن گروه **■ قدیم‌دوم؛ اردوی تاسستانی دماوند**

منسجم، فقط منیژه پورقبادی [همسر اسدالله شعبانی] که مسئولیت آفرینش‌های استان تهران را برعهده گرفته بود، سال‌ها شیوه برنامه‌ریزی و مدیریتی طوفانی را پی گرفت. روزگار عوض شده بود، کیارستمی از کانون رفته بود و طاهباز و م. آزاد و احمد رضا احمدی هم تمرکز هنری- ادبی‌شان را به خارج از مرزهای کانون کشانده بودند؛ همه آنانی که سرمایه‌های کانون خوانده می‌شدند، یا بازنشسته می‌شدند یا دلشکسته یا به کنجی نشسته تا سیلاب بیاید و بگذرد؛ جهان در حال تحول بود، کشور در حال تحول بود، شیوه‌های دهه شصتی کانون در آموزش و پرورش و حوزه هنری، به کار گرفته می‌شد اما در کانون، به دنبال الگو برداری از شیوه‌های آزموده و کمتر موفق مراکز فرهنگی‌ای بودند که خود الگو بردار کانون سال‌های پیش شده بودند. دریغ بر آن سال‌ها، دریغ.

■ شاعرانی که حرفه‌ای شدند

به احتمال تعداد شاعرانی که از آفرینش‌ها به جریان اصلی شعر معاصر پیوستند، بیش از نام‌های اندکی‌ست که در اینجا می‌آورم اما این نام‌ها، متعلق به همان نسل نخست مرکز آفرینش‌ها هستند و آنهایی هستند که در ساز و کار حرفه‌ای شعر ایران، جایگاه و پایگاه خاص خودشان را به دست آورده و همچنان نیز فعال‌اند.

افشین علا: متولد سال ۴۸؛ می‌شود با یک حساب سرانگشتی پی برد که بهمن ۶۲ چند ساله بود! نخستین شاعر موفق آن جمع بود. به شعر کودک پرداخت و در ۱۵ سالگی رسماً وارد عرصه

پدرش قصیده‌سرا؛ خودش جذب شعر نوجوان شد و گرچه از مستعدترین شاعران آن گروه نبود اما پشتکارش در نهایت، او را چند دهه در جریان شعر حرفه‌ای ماندگار کرد. پیش از طلوع خورشید وقتی سپیده سر زد وقتی پرند شب از بام خانه پر زد

برخاستم من از خواب رفتم وضو گرفتم دست دعا گشودم یاری از او گرفتم...

مهرنوش قربانعلی: شعرش اواسط دهه ۶۰ به نشریات تخصصی شعر راه یافت و اوایل دهه ۷۰، محمد حقوقی در مقاله‌ای که به زبان شاعر شعر مدرن ایران می‌پرداخت از او نام برد. او همچنان مربی آفرینش‌های ادبی کانون است و چندین دفتر شعر نیز از او منتشر شده است؛ همچنین در جوایز ادبی کشور از جمله داوران مدعوی‌ست که حضورشان در این جشنواره‌ها مستدام است. ... لیوان‌های روی میز به سبکسه می‌افتند سایه عکس‌های روی میز خلوت است لال در تونل‌های روزهای خالی می‌دوم، می‌آبی؟

حرفا تشنگی خواب می‌بیند، آب! دنبال اکتشاف لبخندی سرگردانی؟... **دکتر بهزاد خواجات:** استاد دانشگاه، شاعر و منتقد؛ در سنین کم، شعرهایش به نشریات تخصصی شعر راه یافتند و ستوده شدند. او از



شب شعر سال ۶۲ بود که همه اتفاقات بعدی را در چارچوب حمایت از شاعران مستعد کشور رقم زد؛ آموزش و پرورش سریعاً الگو برداری کرد و شیوه پرورش شاعر خود را تغییر داد و حوزه هنری هم سال‌ها بعد، با برخورداری از برنامه‌ریزی و بودجه کافی، نه تنها کانون را در استعدادیابی ادبی پشت سر گذاشت که حتی نام آن مرکزی را که «وحید طوفانی» بنیادش نهاده بود به تمامی وام گرفت. «دوران درخشان طوفانی» تا اواسط دهه ۷۰ هم ادامه داشت هنگامی که در پست معاونت کانون، به اصلاحات در کانون همت گماشت

شعر حرفه‌ای کشور شد با شعری که بعدها از شعرهای ماندگار روزهای جنگ محسوب شد. یک عمر خوانده بودیم دارا آثار دارد در دست کوچک خود سارا آثار دارد

مامش می‌نوشتیم با شور و شادمانی غافل از اینکه دارا حتی نداشت نانی سارا گلوله‌ای خورد وقتی شعار می‌داد هنگام مرگ خویش بوی بهار می‌داد... صبح‌ها هنوز هم شاعر مشهوری‌ست البته گاهی شعر بزرگسال کلاسیک هم کار می‌کند که به اندازه شعرهای کودکش مشهور نیستند. **بابک نیک‌طلب:** از خانواده‌ای شاعر بود و

شاعران تأثیرگذار جریان ادبی شعر ۷۰ است که حضور چهار دهه‌ای‌اش در شعر حرفه‌ای، از او سنگ محکی ساخته برای شعرها و شاعرانی که نوا می‌دهند و البته متأثر از شیوه سخن او. اگر بگوئیم نام کوچک پروانه‌ها را به یاد آوریم شاید دندان‌هایمان سفید شوند. شاید گنجشک‌های کوچ‌ت باستان بیاید و در پوست ما – این دریاچه صوتی – آرام شنا کند. شاید با من از چشمان تو بفهمم که آسمان آبی است.

دکتر مسعود جوزی: تأثیر شعر جوزی بر شعر این دهه‌ها بیش از تک کتابی‌ست که از او منتشر شد و نامزد دریافت کتاب سال کارنامه شد. او نخست با شعر کلاسیک آغاز کرد و یادم هست که چگونه رباعی‌اش سید حسن حسینی را شگفت‌زده کرده بود در حالی که ۱۴ سال پیش‌تر نداشت و یادم هست وقتی اثر فرستاد به یک جشنواره کشوری آموزش و پرورش، او را از جریان مسابقه حذف کردند و نامه نوشتند که: دوست نوجوان من! بهتر نبود به جای سرت از آثار شاعران نام‌آوری چون سید حسن حسینی و قیصر امین‌پور، از خودت اثر می‌فرستادی! که نامه را مربی آفرینش‌های ادبی چنین پاسخ گفته بود: دوست عزیز، این شعرها متعلق به همین شاعر است و سید حسن حسینی هم این آثار را خوانده؛ بهتر نبود که شما دانش‌تان را در این حوزه بالاتر می‌بردید! که بعدش نامه عذرخواهی آمد اما شاعر، بی خیال جشنواره‌ها شد؛ اوایل دهه ۷۰ که مسئولیت صفحه‌های شعر آدینه برعهده علی باباچاهی بود یک صفحه کامل را به شعرهای نو جوزی اختصاص داد؛ شعرهایی که اغلب‌شان متعلق به ۱۵ و ۱۶ سالگی شاعر بودند. شعری که در اردوی دماوند سید حسن حسینی را شگفت‌زده کرده بود، این بود:

سرباز وطن به جست‌وجوی تو رود آن سان که گل شهاب سوی تو رود ای مرگ جوتابوت شهیدی دیدی آهسته برو که آبروی تو رود

علی هوشمند: هم سپیدسراست هم غزل‌سرا اما در غزل، مشهورتر است؛ شعر او در چهار دهه اخیر به ارتقای کیفی شعر جنوب کمک کرده و او در جشنواره‌های مختلف کشوری، به عنوان داور، از چهره‌های شاخص بوده و هست و دیگر کسی به یاد نمی‌آورد که استقبال از غزل نصرانی مردانی در اردوی دماوند، نوک حمله نقد حسینی را متوجه شعر او کرده بود چرا که شیوه مردانی را در شعر نمی‌پسندید.

صبح نگاه تو عجب صبح دل‌انگیزی‌ست صبحانه باران لطف تو عجب چیزی‌ست این صبح، این صبح سلام و بوسه و لی‌خند مجموعه‌ای از نم‌نم باران یک‌ریزی‌ست باران که مثل آینه زیبایی محض است باران که روحش وسعت عطر دلاویزی‌ست باران که با چتر آبی‌اش، با چتر و بارانی چتری که تنهایی ما را لبر لبر می‌زنی سارا گلوله‌ای خورد وقتی شعار می‌داد هنگام مرگ خویش بوی بهار می‌داد... صبح آمده است آنک... همان صبحی که می‌گفتند صبحی که می‌گفتند عجب صبح دل‌انگیزی است...